

درس دویست و نود و سوم: صوت ۳۰۶

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط در

کلام فقهاء (3)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در نقل کلام مرحوم اصفهانی بود راجع به کیفیت تبیین اقسام تعریف مذکّی و عدم مذکّی؛ فرمودند که تقابل بین مذکّی و عدم مذکّی به یکی از انحاء تقابل ممکن است باشد؛ یا تقابل تضاد یا تقابل عدم و ملکه یا تقابل سلب و ایجاب که سلب و ایجاب هم یا به سلب محمولی یا به سلب رابط است.

در مورد تقابل تضاد که تذکیه و عدم تذکیه موضوعش عبارت بود از حیوانی که این عنوان موت یعنی زهاق روح با شرائط که از جمله آنها قابلیت محل است می باشد و موضوع برای آن عدم تذکیه، مقابل این هست چون در تضاد یعنی دو وصف وجودی که آن وصف وجودی عبارت از موت **عن حتف أنفه** که در اینجا ممکن است که آن عدم شرایط تذکیه هم از نقطه نظر شارع همان حکم به میت و موت حتف أنفه اطلاق بشود. گرچه در آیات نسبت به این مسئله تفاوت قائل شدند؛ ﴿حُرِّمَتْ عَلَى كُمُ آلِ مَيِّتَةٍ وَالْأَلْمُ وَلَحْ كُمُ آلِ خِنْزِيرٍ وَمَا أَهْلٌ لِّغَى رَ اللَّهِ بِهِ وَآلِ مَنْ خَنَقَهُ وَآلِ مَوْ قُودَهُ وَآلِ مَتَرْدِيَةٍ وَالنَّطِيحَةَ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّى ثُمَّ ذَكَّى﴾^۱ که آن ﴿مَا ذَكَّى ثُمَّ ذَكَّى﴾ با ﴿آلِ مَيِّتَةٍ﴾ در اینجا مخالف و مقابل واقع شده است ولی علی کل حال از نقطه نظر شرعی همان حکم میت به بر غیر مذکّی بار می شود و از این نظر فرقی ندارد.

نوع تقابل بین مذکّی و غیر مذکّی

بنابراین تقابل بین مذکّی و غیر مذکّی تقابل تضاد است یعنی هر دو دو وصف وجودی هستند یکی از آن وصف وجودی مذکّی، یعنی آن حیوانی که مذبح به فری اوداج یا به سایر کیفیت هایی که شارع گفته که نحر باشد یا **خروجه حیاً عن الماء** باشد ولو اینکه انسان یا مسلمان مباشرت در اخراج نداشته باشد. نفس خروج سمک از آب **يُعَدُّ تَذْكِيَةً لَا يَشْتَرِطُ فِي التَّذْكِيَةِ الْإِخْرَاجُ بَلْ الْخُرُوجُ حَيًّا**.

عنوان مشیر بودن نفس خروج سمک از آب

حالا که این مسئله پیش آمد این را هم عرض کنم که نسبت به خروج سمک از آب حیاً یک مسئله ای که مبتلا به هست به خصوص در کشورهای غربی و سایر بلدان که در آنجا قطعاً مخرج، مسلمان نیست و صائد مسلمان نیست این مسئله و شبهه هست؛ آن طوری که از روایات برمی آید نفس خروج از آب به عنوان، عنوان مشیر است نه به عنوان لحاظ نفس عنوان، در اینجا خود عنوان به عنوان موضوعیت اخذ نشده است بلکه به عنوان مشیر است یعنی موت این سمک مستند به آب نباشد؛ وقتی که سمک در آب هست این موت در آب عارض

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۳.

باشد یا اینکه نه، **سمک خارجاً عن الماء**، نه خروج، خروج قطعیه و بتیه که به نحوی اصلاً خارج عن البحر در برّ در همان خشکی یا در سفینه و امثال ذلک است. بلکه **خروجاً حیاً** یعنی از آب خارج باشد این خروج از آب باشد نه اینکه حالا فرض کنید در هوا این مسئله انجام بشود. بنابراین اگر فرض کنید به یک وسیله‌ای این سمک‌ها گرفته بشود و بعد این سمک‌ها را درون صندوقی قرار بدهند ولو فی الماء این خروج از ماء صدق می‌کند. ولی اگر نه، این صید در ماء باشد یعنی در هنگام صید این حبال و این شبکه‌ها این سمک را صید و اصطیاد کنند ولی در ماء این موت برایش عارض بشود این در اینجا تذکیه حاصل نشده است ولو اینکه موقع اخذ این سمک حیّ است ولی چون هنوز این سمک در خود آب است [حلال نیست] بله، ممکن است با یک آلاتی و با یک وسایلی آن حالت اغماء برای اسماک به وجود بیاورند این اشکال ندارد و بعد هم آنها را بگیرند و خارج کنند ولی اگر موت فی الماء باشد در اینجا این قضیه صدق نمی‌کند. بنابراین اگر این اسماک را بگیرند و بعد اینها را درون همان سفینه قرار بدهند و حالا ولو در آن سفینه آب هم باشد، اشکال ندارد بالأخره جدای از ماء هست این طور نیست که حالا نباید دو قطره آب هم به این برسد بلکه کاملاً دقیقاً خشک، خشک، خشک باید باشد. اگر فرض کنید که حالا یک مقداری آب هم باشد باز این خروج از ماء در اینجا صدق می‌کند. پس این به عنوان موضوع در اینجا اخذ نشده بلکه به عنوان عنوان مشیر در اینجا لحاظ شده است.

حکم ماهی‌های صید شده در کشورهای غیراسلامی

بنابراین با توجه به این قضیه در کشورهای غیراسلامی آن اسماک که آنها می‌گیرند از نقطه نظر عرف بعید است که موتشان فی الماء باشد بلکه ظنّ غالب این است که آن اسماک مانند سایر ممالک اسلامی و مانند سایر صائدين و مصطادين به یک منوال و به یک نحو است که همان عبارت از خروجش عن الماء باشد ولو اینکه **فی الصندوق** باشد. خوردن این اسماک اشکالی از این نقطه نظر ندارد و تحقیق هم دیگر بیش از این لازم نیست.

تلمیذ: نوع ماهی‌اش فرق می‌کند.

استاد: بله، مگر اینکه نوع ماهی در اینجا مشکوک باشد و اگر خود همان‌ها باز نوع ماهی را تعیین کردند همین کفایت می‌کند، اگر نوع ماهی را تعیین نکردند ولی انسان از نقطه نظر قرائن و شواهد حدس به حلال گوشت بزند این باز قرائن و شواهد کفایت می‌کند. در آنجا اصالت عدم تذکیه و این چیزها نمی‌آید اما اگر بین حیوان حلال گوشت و حرام گوشت در اینجا شک پیدا بشود، چه اصلی در اینجا جاری می‌شود؟! [در واقع] اگر ما در صید شک نداریم یعنی اینکه در تذکیه با همین قرائن و مبنای عرفی حکم به تذکیه در اسماک می‌شود **إِنَّمَا الْكَلَامُ** در کیفیت لحم آیا **مِنَ الْحَرَامِ** **أَوْ مِنَ الْحَلَالِ** در اینجا اصل چیست؟! حرمت؟!!

تلمیذ: در مورد شک چطور اصالة الحل می‌آید؟!!

استاد: ببینید ملاک در حلیت سمک فلس داشتن است ما اصلی که ثابت بکند این فلس دارد یا اصلی که ثابت بکند فلس ندارد نداریم. مسئله فلس داشتن و فلس نداشتن هر دوی اینها دو وصف وجودی هستند که این وصف وجودی **مین اول الخلق و مین اول الوجود** بر این عارض است حالا بعداً این فلسش زائل می شود یا نه؟ به آن کار نداریم یعنی حتی ما قائل به این هستیم که اگر یک ماهی فلس داشته باشد مثلاً در دوران طفولیتش داشته باشد بعد وقتی که بزرگ می شود و به سن کبر می رسد فلسش زائل می شود، این اشکال ندارد. ولی خود فلس داشتن و نداشتن درست مثل آن قابلیت محلی می ماند که ما راجع به آن صحبت کردیم که در قابلیت محل یک وصف وجودی هست که عارض بر ماهیت به وصف وجود است. اینکه عارض بر این ماهیت می شود به وصف وجود **إِمَّا أَنْ يَكُونَ قَابِلًا لِلْمَحَلِّ يَتَوَلَّدُ وَإِمَّا أَنْ يَكُونَ غَيْرَ قَابِلٍ وَيَتَوَلَّدُ**. پس وصف قابلیت و عدم قابلیت **مین اول الخلق و مین بدو الخلق** با این هست و ما اصلی که با آن اصل عدم قابلیت ثابت بشود نداریم یعنی استصحاب نداریم این استصحاب ما به استصحاب عدم موضوع برمی گردد. بله، وقتی که موضوع ما نباشد قابلیت هم نیست ولی صحبت در این است که قابلیت و عدم قابلیت وصف وجود است اصلاً حالت سابقه ندارد وقتی که این به دنیا می آید یا با خودش قابلیت را حمل می کند و حامل قابلیت است یا با خودش حامل غیر قابلیت است. قابلیت و عدم قابلیت از باب عدم و ملکه است که اگر إن شاء الله وقت بشود این مسئله را در باب تذکیه می گوئیم لذا ما در آنجا استصحاب عدم نداریم.

تلمیذ: اگر لحم مطروح باشد در بلاد مسلمین حکمش فرق می کند.

استاد: نه شما در بحث قابلیت اشکال دارید؟! در این استصحاب اشکال دارید؟!!

تلمیذ: نه آن را قبول داریم.

استاد: حالا می آئیم بحث راجع به فلس و غیر فلس می کنیم؛ در اسماک ذا فلس بودن به اضافه تذکیه ملاک برای حلیت است و ملاک برای حرمت، ماهی و سمک به اضافه غیر فلس دار بودن است، این ملاک برای موضوع برای حرمت است. حالا ما چه اصلی در اینجا داریم - منظور از اصل استصحاب است - ما چه استصحابی در اینجا داریم که ثابت می کند که ماهی فلس دارد یا فلس ندارد؟ اصل نداریم. وقتی که اصل نداشته باشیم که این اصل به عنوان اصل موضوعی هست نوبت به اصل حکمی می رسد. اصل حکمی در اینجا چیست؟ اصالة الحلیه؛ **«كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ»** حالا راجع به لحمی که مطروح در همین بلاد اسلامی بود.

تلمیذ: ما می خواهیم بگوئیم که این کنسروی که از خارج می آید بالأخره حکم بلاد غیر اسلامی در اینجا بار می شود ما در آنجا چه اصلی را جاری می کنیم.

استاد: ما هر لحمی را که اصل جاری نمی کنیم بحث ما در لحم سمک است؛ در سمک، اسلام شرط

نیست فقط در سمک اسلام شرط نیست.

تلمیذ: فرقی نمی‌کند ما شکی که در مطروح داریم فقط شک در اسلام نداریم شک در خود محلش هم داریم.

استاد: این قضیه در مورد اسلام هم هست الآن می‌گویند که در بلاد اسلامی به‌خاطر اینکه کلام مسلمان مقبول است [باید اطمینان کرد البته] نه این مسلمان‌های اینجا که کلاهدار هستند و سر هم کلاه می‌گذارند و حقه‌باز هستند و هزار تا حقه بار می‌کنند و تاریخ را عوض می‌کنند و چیز دیگر می‌نویسند، مواد را تغییر می‌دهند و... در شرائط فعلی خارجی‌ها معتمدتر از مسلمان‌ها هستند.

پاک بودن سمک در بلاد غیراسلامی در صورت خروج حیاً عن الماء

در بلاد غیراسلامی نسبت به‌خصوص سمک، اسلام شرط نیست، بسم الله هم شرط نیست، استقبال قبله هم شرط نیست، هیچ کدام از اینها شرط نیست. فقط خروج **سمک حیاً عن الماء** شرط است وقتی که این به این کیفیت بود بنابراین چه نصرانی از ماء خارج کند چه غیر نصرانی [ایرادی ندارد]، وسیله و آلات صیدی که در آنجا هست همین وسیله و آلات صید هم در همین جا هست. هیچ تفاوتی از این نقطه نظر ندارد و این طور نیست که این سمک در آن بحر بمیرد و زهاق روح در بحر بشود و بعد او را اصطیاد کنند این طوری که نقل می‌کنند هم نیست. بنابراین هیچ دلیلی بر حرمت وجود ندارد که ما به لحاظ آن قرینه حکم به حرمت بکنیم.

در لحم بقر نیاز به اسلام است، نیاز به اسلام هم نباشد همان بسم الله گفتن [لازم است] وقتی که ما احراز کنیم نصرانی این را [ذبح] کرده [نمی‌شود مصرف کرد] در مورد یهود همان طوری که گفتیم اسم الله را می‌برند. مگر اینکه طائفه‌ای باشند که آنها ملتزم نباشند ولی من حیث المجموع آنها اسم الله را بر ذبیحه‌شان می‌برند. حتی در مورد نصاری هم بعضی از طوائف نصاری اسم الله را می‌برند. فلذا می‌توانیم بگوییم که آن روایاتی که دارد انسان می‌تواند از لحم نصاری بخورد محمول است بر نصاری آن زمان که نصاری آن زمان با نصاری حالا تفاوت داشتند. آنها اسم آب یا اسم ابن و اینها را می‌برند لذا اشکالی از این نقطه نظر ندارد چون بالأخره اسم خداست ولی آنها ظهور را در آب می‌دانند.

گفت که جن از بسم الله فرار می‌کند، گفت که زمان سابق بود که فرار می‌کردند الآن تمام قرآن را هم بخوانی فرار نمی‌کنند، جن هم جن‌های زمان قدیم، نصاری هم نصاری زمان سابق!!

لذا ما داریم که وقتی که مسلمین در سرحدات و اینها می‌روند واجب است که نصاری آنها را اطعام کنند و اینها از غذاهای نصاری می‌توانند بخورند که روایاتش را گفتیم.^۱ این محمول بر این مسئله هست. الآن هم

^۱. وسائل الشیعة، ج ۱۷، أبواب ما یکتسب به، ۵۴ - باب جواز التزول على أهل الذمة وأهل الخراج ثلاثة أيام ولا یُنزل

اگر انسان احراز نکند که این لحم تسمیه هست در مورد نصاری، می تواند که از این استفاده نکند و اشکالی از این نقطه نظر ندارد.

بنابراین عرض شد که ما در باب تضاد اصلی نداریم که در آن اصل اثبات عدم تذکيه بشود زیرا موضوع در مذکي ما رُهِقَ رَوْحُهُ عَنْ خُصُوصِيَّةٍ بود و مقابلش ما رُهِقَ رَوْحُهُ حَتْفَ أَنْفِهِ بود و اصلی که در اینجا عدم تذکيه را ثابت نکند ما در اینجا نداریم. چون بالعیان خود ما آن مسئله فری اوداج را در اینجا می بینیم. این در مورد تضاد بود.

مسئله دیگر عبارت است از اینکه تقابل مذکي و غیر مذکي تقابل عدم و ملکه است یعنی موضوع در مذکي ما رُهِقَ رَوْحُهُ عَنْ شُرَائِطٍ مَخْصُوصَةٍ که فری اوداج باشد، استقبال، بسم الله و کذا مع قابلیت محل، این موضوع برای مذکي است. در مقابلش ما لیس کذلک؛ یعنی زهاق روح بدون این شرائط مذکوره یعنی در جایی که این مِنْ شَأْنِهِ أَنْ تَجْرِيَ عَلَيْهِ هَذِهِ الشَّرَائِطُ وَلَكِنْ لَمْ تَجْرَعْ عَلَيْهِ، این موضوع برای مذکي و غیر مذکي است.

وقتی که موضوع برای این، این شد در اینجا باز ما اصلی در اینجا نداریم که بیاید این حیوان را ثابت و به غیر تذکيه ملحق نکند. چرا؟ چون در اینجا حیوان ما رُهِقَ رَوْحُهُ موضوع برای مذکي و غیر مذکي است نه حیوان حی، حیوان حی لا یكون مذکي کما لا یكون غیر مذکي هیچ فرقی نمی کند. تا وقتی که این حیات دارد صدق مذکي و غیر مذکي بر او نمی شود. فرض کنید دیوار، دیوار لیس ببصیر و لیس باعمی؛ بصیر نیست و اعمی نیست بلکه این هم همین طور است تا حی است لا یكون مذکي و لا یكون غیر مذکي وقتی که زهاق روح شد ما اصلی نداریم که ثابت کند غیر مذکي است.

عدم و ملکه دو امر وجودی هستند نه اینکه امر عدمی هستند. یعنی امر عدمی اش هم به وصف وجودی برمی گردد. وقتی ما می گوئیم که هذا لیس ببصیر معنای لیس ببصیر سالبه محصله نیست بلکه معنای لیس ببصیر موجبه معدوله المحمول است. یک وقتی می گوئیم که زیّد لیس بقائم؛ در اینجا ربط و سلب است؛ سلب را ما در اینجا به این موضوع ربط می دهیم و منظور از لیس بقائم اعم است از اینکه لیس بقائم و جالس یا اینکه بگوئیم که زیّد لیس بقائم و لا جالس و لا أدري جالس أو لا، مقصود و منظور از عدم قیام، جلوس نیست بلکه مقصود فقط نفی وصف قیام است. حالا سواء كان جالساً لا نعتني به، سواء لم يكن جالساً لا

على المسلم إلا بإذنه، ص ۲۲۲، ح ۱:

«عن مسعدة بن زياد عن جعفر عن أبيه عليهما السلام: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمَرَ بِالنُّزُولِ عَلَى أَهْلِ الدِّمَةِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.»

ترجمه: «از مسعدة بن زیاد از امام جعفر صادق از پدرش علیهما السلام روایت است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر به سه روز نزول و بر منزل اهل ذمه وارد شدن فرمود.» (محقق)

نَعْتَنِي بِهِ. ما به آن طرفِ مقابلِ قیام کاری نداریم بلکه می‌گویند که زید این آدم را کشته است؟! ما فقط می‌گوییم که نکشته است حالا زید دیگری را کشته ما کاری نداریم اصلاً این آدم قاتلی باشد [کاری نداریم]. آیا زید دیگری را کشته است؟! نمی‌دانیم آیا زید دیگری را نکشته است؟ نمی‌دانیم. ما فقط در محکمه می‌خواهیم شهادت بدهیم الآن این قتلی که شما مستند به زید می‌کنید این قتل الآن مستند به این نیست.

این سالبه می‌شود؛ در سالبه محصله سلب و ربط است یعنی ربط برداشته می‌شود نه اینکه سلب نسبت داده می‌شود. اگر سلب نسبت داده بشود آن وقت آن موجب می‌شود که بحث در بحث عدمِ رابطی می‌آید. سلب ربط است؛ ربطی بین قیام و زید نیست حالا یا اینکه زید هست و قائم نیست، یا اینکه زید هست و جالس است یا اینکه اصلاً زید هم در کار نیست الآن سلب در اینجا با سلب موضوع است نه سلب عنوان و بحث.

تلمیذ: در سالبه هست که رفع موضوع هم صادق است.

استاد: بله در سالبه انتفاع موضوع می‌شود.

تلمیذ: در سالبه که در عدم و ملکه نمی‌توانیم به سازگاری برسیم.

استاد: نه خیر در عدم و ملکه نیست.

تلمیذ: در **لیس زیدٌ بقائم** حتماً باید موضوع باقی باشد؟

استاد: نه خیر لازم نیست. چند طور می‌توانیم بگوییم؛ یک وقت سالبه موجبة المحمول است که معدوله می‌شود. یک وقتی سالبه موجبة الموضوع است یعنی موضوع ثابت می‌شود. یک وقتی مسلوب الطرفین است. یک وقتی می‌گوییم که **زیدٌ لیس بقائم**، یک وقت اثبات زیدیّت می‌شود و بعد عدم قیام برش بار می‌شود. یک وقتی می‌گوییم که **زید لا قائم** است؛ قیام را از زید برداریم ممکن است زیدی هم در کار نباشد. زید قائم نداریم نه اینکه زید داریم و قائم نیست. همه اینها با سالبه جور درمی‌آید. سالبه معدولة المحمول مگر نداریم؟! ...

به نسبت به عدم و ملکه هر دو وصف وجودی هستند. اگر مقصود ما از عدم عبارت از عدم وصف

از محلی است که **مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَتَصَفَّ بِهَا**. الآن وقتی که می‌گوییم: **الجدار لیس ببصیر، لیس مِنْ شَأْنِ الجدار**

أَنْ يَكُونَ بصیراً بنابراین وقتی که ما نفی بصیر از جدار می‌کنیم به همان میزان باید نفی عدم بصیر را از جدار

بکنیم. این عدم و ملکه می‌شود. بله، ممکن است که به یک نحو عدم بصیر را به جدار نسبت بدهیم و آن در

جایی است که مقصود عدم بصیر است. آن سلب مقابل ایجاب است نه سلب مقابل ملکه، عدم مقابل ایجاب

است، می‌گوییم که **الجدار لیس ببصیر** درست است چون نمی‌توانیم بگوییم که **الجدار اعمی** بین عدم بصیر

و اعمی فرق است. اعمی عدم بصیرت است در محلی که **مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَكُونَ بصیراً كَالْخَفَاشِ**؛ خفاش حیوان

است اما این حیوان اعمی است البته می‌گویند که چشم دارد اما در روز نمی‌بیند یا مانند حیوان‌هایی که اینها

عین ندارند یا مانند اعمی در انسان. انسان که می‌گوییم اعمی است یعنی **ذاتٌ مِنْ شَأْنِهِ أَنْ يَكُونَ بصیراً و**

لكن فى هذه الحالة ليس ببصير اما آن عدم بصيرى كه در مقابل بصارت است من شأنه ديگر لازم ندارد ممكن ما بگويم كه الجدار ليس ببصير، فرض كنيد كه الباب ليس ببصير، السجّاد ليس ببصير، الخشب ليس ببصير، الشجر ليس ببصير اين ليس ببصير كه داريم در اينجا مى گوييم به اين معنا نيست كه اينها كور هستند بلكه به معنای اين است كه بصيرت را ندارند بصيرت نداشتن با كور بودن دوتا است؛ كور بودن وصفى است در محلى كه آن محل من شأنه أن يكون بصيراً لذا كور و عمى را ما در حيوان مى توانيم استعمال كنيم.

بنابراين با توجه به اين قضيه، در عدم و ملكه ما اصل نداريم يعنى همان طورى كه اصل عدم تذكیه در آن حيوان هست ... چون تا وقتى كه حيوان حى است در اينجا مذكى بر او صدق نمى كند، پس شما مى توانيد بگويد كه در اينجا همان اصلى كه در حال حيات عدم مذكى هست را استصحاب مى كنيم، مى گوييم كه بسيار خوب اين با يك استصحاب ديگر مقابله مى كند؛ آن استصحاب ديگر يعنى غير مذكى هم صدق نمى كند يعنى اين حى نه مذكى است نه غير مذكى چون عدم و ملكه است.

زهاق روح موضوع تذكیه و عدم تذكیه

تذكیه و عدم تذكیه موضوعشان ما زُهَقَ رُوحُهُ است ما زُهَقَ رُوحُهُ بهذه الشرائط، ما زُهَقَ رُوحُهُ بغير هذه الشرائط بنابر اين ما زُهَقَ رُوحُهُ موضوع برای تذكیه و عدم تذكیه مى شود اما مركب ما زُهَقَ رُوحُهُ بهذه الشرائط موضوع برای مذكى ما زُهَقَ رُوحُهُ بغير هذا الشرائط موضوع برای غير مذكى است. پس حيوانى كه حى است لا يكون مذكى كما لا يكون غير مذكى. بنابر اين استصحاب عدم تذكیه در حيوان حى با استصحاب عدم عدم تذكیه معارضه مى كند كه عبارت از تذكیه بودن است بنابر اين هردو ساقط مى شوند.

لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ كه در اينجا ما زُهَقَ رُوحُهُ بغير هذه الشرائط ممكن است از باب عدم مقابل ايجاب بگيريد يعنى بگويد كه در اينجا اشكال ندارد، در اينجا در اين حيوان آيا صدق مى كند - توجه كنيد - ما زُهَقَ رُوحُهُ بغير هذا الشرائط؟ قبل از اينكه اين حيوان را سر ببرند و فرى اوداج كنند اين شرايط را نداشت اين لم يصدقه بهذا الشرائط اين عدم زهاق روح بهذه الشرائط را ما در حال حيات استصحاب مى كنيم استصحاب عدم زهاق روح به اين شرايط را كه ما مى توانيم استصحاب كنيم پس نفس العدم در اينجا استصحاب مى شود. نفس عدم اين شرايط، يعنى فرى اوداج نشدن با اين شرايط - دقت كنيد كه با اولى قضيه فرق مى كند - الآن اين غم زنده است الآن عدم تذكیه به عنوان مقابل ايجاب بر اين صدق مى كند يا نمى كند؟ صدق مى كند. اين طور مى گوييم كه شرايط تذكیه هنوز مترتب بر اين نشده است. الآن حى است. همين عدم را استصحاب مى كنيم به بعد از زهاق روح، مى گوييم كه بعد از زهاق روح آن عدم تذكیه در دوران حيات را به نحو عدم، در اينجا استصحاب مى كنيم.

اين اصل مثبت مى شود، چرا؟ زيرا موضوع ما در باب تذكیه ما زُهَقَ رُوحُهُ است بغير شرايط و

استصحابِ عدمِ مطلق یعنی عدمِ تذکیهٔ حالِ حیات اگر اثباتِ یک وصفِ وجودی را در این حیوان موجب بشود که به واسطهٔ آن وصفِ وجودی این حیوان **یُعَدَّ غَیْرَ مَذْکُیِّ** این از اَبَرز و اَظْهَر مصادیقِ اصلِ مثبت است که قطعاً ما نسبت به آن نظر مساعدی نداریم.

بنابراین با وجود تعریفِ تذکیه و عدمِ تذکیه در بابِ عدم و ملکه، اصلِ عدمِ تذکیه یا اصلِ تذکیه در اینجا نمی‌توانیم حمل کنیم. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بعداً راجع به تقابلِ عدم و ایجاب و انحاء و شقوق خیلی زیادی که دارد صحبت می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد